

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بیژن نیابتی
۲۱ اکتوبر ۲۰۲۴

سه گر هگاه ستراتیژیک

(۲)

بحث سه گر هگاه

چهارمین جنگ جهانی موسوم به "جنگ علیه ترور" که با کلاهبرداری ۱۱ سپتمبر آغاز گردیده بود با پس پشت گذاشتن یک مرحله بسیار خطیر و خونبار وارد دوران تعیین تکلیف شده است. طرح خاورمیانه بزرگ که با اشغال افغانستان کلیدخورده بود با خروج مفتضحانه امریکا و تحویل دوباره آن کشور به وحوش طالبان یکبار برای همیشه به زباله دان تاریخ روانه شد و به تبع آن شرایط جدیدی در تعادل قوای منطقه ئی و جهانی رقم خورد.

پیش از این من بارها پس از یازده سپتمبر به شکل گیری دو ستراتیژی به کلی متفاوت در دوران دوازده ساله فترت میان پایان جنگ سرد و آغاز جنگ علیه ترور اشاره کرده ام. "ستراتیژی جهان تک قطبی" و "ستراتیژی جهان چند قطبی" ! همینطور به دو جناح موازی در رهبری سیستم هژمون در ابعاد جهانی اشاره داشتم که علی رغم ماهیت یکسان اما در شیوه ها و متدها و اهداف تاکتیکی بسا متفاوت عمل می کنند.

هر دوی این جناح ها در تحقق طرح خاورمیانه بزرگ شکست خوردند. بازها در عراق و کبوترها در سوریه ! خود طرح نیز نهایتاً پس از بیست سال در زیر سم ستوران وحوش طالبان روانه زباله دان تاریخ شد. از مقطع خروج مفتضحانه امریکا از افغانستان معادله قدرت در غرب آسیا تغییر می کند. فرار امریکائیا از افغانستان البته خلق الساعه نبود. قرار بر فرار هم نبود! طرح عقب نشینی منظم از خاورمیانه در اساس طرح دولت ترمپ بود نه دمکراتها. این عقب نشینی مبتنی بر تغییر مرکز ثقل درگیری ها از منطقه غرب آسیا به حوزه پاسیفیک برای مواجهه ستراتیژیک با جمهوری خلق چین بود. به این اعتبار هم هست که امریکا دوباره مرکز ثقل درگیریهای جهانی را به غرب آسیا منتقل خواهد کرد.

ترمپ و باند همکارش مسؤولیت کنترل غرب آسیا را می خواستند بر عهده رژیم صهیونیستی بگذارند و خود خاورمیانه را ترک کنند. بحث تشکیل ناتوی عربی و پیمان ابراهیم و سیاست شیطان سازی از ایران همه و همه در همین راستا بود. مسأله بغرنج تعیین تکلیف نشده ایران در طرح خاورمیانه بزرگ را اینبار باید رژیم صهیونیستی در رأس ناتوی عربی تعیین تکلیف می کرد. اینگونه نشد! معلوم بود که غرب آسیا قرار است که به یکی از گر هگاه های نبرد تعیین تکلیف در چهارمین جنگ جهانی تبدیل شود و می شود.

یک نکته کوتاه را هم بگویم و وارد بحث اصلی شوم. اینروزها بسیاری صحبت از تهدید جنگ سوم جهانی می کنند. این جدای از سطح نازل معلومات این قبیل تحلیلگران نشانه بارز یک فهم غلط از معادلات قدرت در سطح جهانی و مقوله جنگ گرم می باشد. اینها هیچ تصویری از یک جنگ اتمی میان ابرقدرتهای جهان ندارند. اگر خود این ابرقدرتها هم فهم شان چنین نازل بود تا حالا هیچ اثری از کره خاکی بر جای نمانده بود. پس از جنگ دوم و تسلیح اتمی جهان دو قطبی دوران جنگ سرد دیگر امکان وقوع جنگ دیگری در شکل و شمایل جنگهای اول و دوم وجود ندارد. در آینده هم وجود نخواهد داشت. طرف یک درگیری موقعی وارد جنگ گرم می شود که امکان پیروزی خود و شکست طرف مقابل را محاسبه کرده باشد. جنگی که از اول نتیجه ای جز نابودی دو طرف در چشم انداز نباشد حماقت محض است. جنگ نیست خودکشی همگانی است.

برای همین هم هست که در جنگ سوم علی رغم آن که دو بلوک متخاصم در همه جای جهان و در همه عرصه های نبرد اطلاعاتی، سیاسی، ایدئولوژیک، تسلیحاتی و نظامی درگیر بودند اما هیچ گاه به مانند جنگهای اول و دوم به عرصه درگیری جنگ مستقیم نظامی میان دو ابرقدرت مسلح به سلاح اتمی نشدند. به همین دلیل هم بود که بر یک جنگ جهانی طولانی که یک قلم چهل سال به درازا کشید نام "جنگ سرد" گذاشته بودند. آن جنگ یک جنگ جهانی در همه ابعاد آن بود اگرچه دو ابرقدرت با سلاح اتمی به جان هم نیفتاده بودند. تردید نباید کرد که اگر ایالات متحده در طول جنگ سرد تهدید نابودی اتمی خود را محتمل نمی دانست همانگونه که در جنگ دوم جهانی در تهاجم اتمی به جاپان تردید نکرده بود همین کار را هم با اتحاد شوروی کرده بود.

حالا هم به غیر از این نیست! حالا هم تهدید نابودی طرفین جنگ در یک جنگ اتمی اظهر من الشمس است. جنگ جهانی نه فقط به این خاطر جهانی است که در بخش بزرگی از جهان جریان داشته باشد، بلکه مهمتر از آن به این دلیل بدان جهانی گفته می شود که ابرقدرتهای موجود به گونه ای تمام عیار درگیر آن شده باشند. سه جنگ اول چنین بود و چهارمین جنگی که با نام مستعار "جنگ علیه ترور" شناخته می شود هم چنین است. جنگ حاضر هرگز به تخاصم اتمی میان ابرقدرتهای موجود کشیده نخواهد شد به همین اعتبار هم جنگی شبیه جنگهای اول و دوم اصلاً وجود خارجی و موضوعیت پیدا نخواهد کرد که بر آن نام جنگ جهانی سوم گذاشته شود. در یک کلام بحث تهدید جنگ سوم با الگوی جنگهای اول و دوم بسا ابلهانه و نشانه بارز سطح نازل شعور سیاسی طراحان و مبلغان آن است و لاغیر!

اما جنگ میان قدرتهای جهانی اعم از ابرقدرتهای چین و امریکا و قدرتهای منطقه ئی و فرا منطقه ئی مثل روسیه، اتحادیه اروپا، اسرائیل و ایران واقعی و در جریان است. در روند این جنگ جهانی بلوکهای مختلف قدرت در ابعاد منطقه ئی و بین المللی در حال شکلگیری و تثبیت موقعیت خود می باشند. به غیر از این راه دیگری هم نیست. جنگی را که امریکانیها در ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ راه انداختند همچنان با قدرت تمام در جریان است و تنها کاری که از دست قدرتهای کوچکتر مدعی برمی آید جای گرفتن در یکی از بلوکهای قدرت متخاصم هست. این واقعیت مستقل از ذهنی است که به خواست و تمایل ما بر نمی گردد. بر ما تحمیل شده است.

نزدیکی سه کشور چین و ایران و روسیه به هم از سر عشق و علاقه مفراط به یکدیگر نیست، حاصل جبری ضرورت حیاتی شکلگیری بلوکهای متخاصم در مقابل یک دیگر است. بحث سه گر هگاه در این نقطه است که شکل می گیرد. این بحث اساساً در حوزه امنیت ملی جریان می یابد به این اعتبار مستقل از ماهیت رژیمهای حاکم در این کشورهاست. تعیین تکلیف با رژیمهای حاکم بر این کشورها امر مردم و نیروهای سیاسی خود این جوامع می باشد و لاغیر!

هر گونه یارگیری از کشورهای جبهه متخاصم معنائی جز خیانت آشکار به منافع عالییه مردم ایران نخواهد داشت. حوزه امنیت ملی نه شوخی بردار است و نه وصل به یک رژیم مشخص! یعنی مثلاً در ایران یا روسیه یا چین اگر فردا

روزی رژیم مستقل دیگری حاکم گردد در مقوله امنیت ملی و ضرورت‌های آن هیچ تغییر کیفی صورت نخواهد گرفت. مگر آن که رژیم جایگزین یک رژیم مزدور و وابسته باشد. عین همین مسأله در بلوک‌های دیگر هم جاری و ساری است. ضرورت‌های حوزه امنیت ملی در ایالات متحده، کشورهای عضو ناتو و خود اسرائیل هم به غیر از این نیست. اگر بحث امنیت ملی شوخی بردار نیست که نیست بحث حقوق شهروندی هم همینطور است. کوتاه آمدن از مقوله حقوق شهروندی کمکی به سنگین شدن کفه امنیت ملی نمی‌کند به عکس آن را ضعیفتر می‌کند. این همان نقطه افتراق میان سازشکاری سیاسی و رادیکالیسم انقلابی است. پایداری بر مواضع قاطع علیه رژیم جمهوری اسلامی در عین بها دادن به مقوله امنیت ملی و خط سرخ همکاری و هم‌بانی با عنصر خارجی عین انقلابیگری است. در نقطه مقابل هم حفظ این تعادل ضروری برای هر رژیم متعارفی اجتناب ناپذیر است.

هیچ رژیمی بدون حمایت داخلی امکان درگیر شدن با دشمن خارجی را ندارد. تجربه بسیاری از انقلابات در تاریخ همین را می‌گوید. رابطه جنگ و انقلاب یک رابطه دیالکتیکی است. انقلاب اکتوبر از درون جنگ اول و برکاکل یک نارضایتی گسترده بیرون آمد. وحشت جمهوری اسلامی از ورود به یک جنگ خارجی محصول ترسش از اسرائیل نیست. از انقلاب در داخل هراس دارد. بدون یک حمایت داخلی ورود به یک جنگ خارجی کابوس رژیم در ایران است. به این اعتبار منافع بلافصل خود رژیم ایجاب می‌کند که در شرایط کنونی داخلی و بین المللی کفه حقوق شهروندی را سنگین کند وگرنه جبهه داخلی را به دشمن خارجی خواهد باخت. در یک کلام باید فهم کند قدرتگیری در حوزه امنیت ملی از کانال احترام به حقوق شهروندی می‌گذرد. این البته امر یک رژیم ایدئولوژیک نمی‌تواند باشد. بن بست رژیم اسلامی در همین نقطه هست.

گرهگاه اول - اوکراین

اوکراین اولین آوردگاه زور آزمائی میان دو جبهه متخاصم در کادر تعیین تکلیف دو ستراتیژی متفاوت یعنی "ستراتیژی جهان تک قطبی" و "ستراتیژی جهان چند قطبی" است. طرف روسیه اصلاً اوکراین نیست، کل جبهه مقابل به شمول ناتو و در رأس آن ایالات متحده امریکاست. روسیه دنبال کشورگشائی نیست! خواستار به رسمیت شناخته شدن جایگاهش به عنوان یک ابرقدرت منطقه‌ئی و وارث ابرقدرت اتحاد جماهیر شوروی است. اینجا بحث حقانیت و یا عدم حقانیت نمی‌کنم. عناصر سیاست خارجی در دنیای کنونی بر اساس منافع ملی هر کشور شکل می‌گیرد نه بر مبنای مشروعیت و یا حقانیت.

روسیه اگر در اوکراین تسلیم شود باید پیشاپیش نقش خود را به عنوان یک کشور جهان سومی تحت حاکمیت گلوبالیستها پذیرفته باشد یعنی همان وضعیتی که در دهه نود میلادی و در دوران دلکی به نام بوریس یلسین بر سر وارثان ابرقدرتی به نام اتحاد شوروی آمده بود. تقابل با غرب نه خواست و تمایل روسیه بود و نه خواست و تمایل رژیم های ایران و چین و کوریای شمالی. تا مقطع سال ۲۰۰۷ و تصمیم ناتو برای عضویت گرجستان و اقدام متقابل و مصمانه دولت روسیه، پوتین در همه جا به دنبال همکاری و همزیستی با غرب بود. او حتی وارد گروه موسوم به هفت کشور صنعتی جهان هم شده بود و تا مدتی گروه مذکور را گروه هشت هم می‌خواندند.

رژیم جمهوری اسلامی هم در جریان اشغال افغانستان و هم در طول اشغال عراق بیشترین همکاری را با ایالات متحده کرده بود. آنها حتی در سال ۲۰۰۴ خواستار حل و فصل کلیه اختلافات با امریکا هم شده بود. پاسخ دیک چینی معاون جرج بوش و گرداننده واقعی کاخ سفید که از پیروزی ساده در افغانستان و به ویژه در عراق سرمست بود چیزی غیر از این نبود که ما با "تروریستها" مذاکره نمی‌کنیم. ایران همچنان در آن محور شرکذائی باقی ماند که یک عضو آن

کوریای شمالی بود و عضو دیگرش عراق اشغال شده! ایالات متحده آمریکا هرگز به دنبال دوست در روسیه همانگونه که در ایران نمی گشت و نمی گردد. آنها رژیمهای دست نشانده می خواهند. این همان واقعیتی است که رفتار روسیه و ایران را در مقابل غرب تبیین می کند و دو رژیم را هر روز بیش از پیش علی رغم اختلاف منافع (مثل سوریه) در اینجا و آنجا به یک دیگر نزدیک می کند.

اگر بحث سه گر هگاه پایه های تئوریک درستی داشته باشد بنابراین تعیین تکلیف جبهه اوکرائین تأثیرات بلا فصل خود را بر بقیه اعضای دو جبهه متخاصم جهانی وارد خواهد کرد. به همین دلیل هم هست که روسیه تنها در اوکرائین نمی جنگد، چین و ایران هم در این جبهه شریک هستند و باید هم باشند.

گر هگاه دوم - فلسطین

فلسطین دومین آوردگاه این زور آزمائی جهانی است. واقعیت آنست که با شکست "طرح خاورمیانه بزرگ" و خروج نسبی آمریکا از منطقه غرب آسیا و تمرکزش بر حوزه پاسیفیک در کادر بازدارندگی در مقابل چین، مسأله تشکیل اسرائیل بزرگ که از ستونهای اصلی طرح مذکور بود تماماً بر دوش خود دولت حرامزاده گذاشته می شود. طرح تغییر مرزها و بحث یازده سپتمبر خاورمیانه که توسط نتانیاهو بلافاصله پس از عملیات هفت اکتوبر اعلام گردید در اصل بسا پیشتر از آن و در دوران ترمپ مطرح گردیده بود.

سیاست فشار حداکثری و شیطان سازی از ایران، تشکیل ناتوی عربی، گسترش بی دنده و ترمز شهرکهای غیر قانونی در کرانه باختری و نهایتاً پیمان ابراهیم همه و همه در راستای زمینه سازی برای تحقق طرح شکست خورده خاورمیانه بزرگ اینبار با مسؤولیت خود دولت حرامزاده بود. تنها مانع حلقه آتشی بود که جمهوری اسلامی در راستای حفظ خود از خطر تهاجم نظامی آمریکا گرداگرد اسرائیل کشیده بود. معلوم بود که بدون خاموش کردن آن حلقه آتش امکان پیش بردن آن طرح کذائی نیست. پیش از این هم جمهوری اسلامی با همین حلقه های آتش موسوم به محور مقاومت در کنار توسعه صنایع راکتی و اتومی خود و البته با برجام توانسته بود که تهدید تهاجم نظامی ایالات متحده را خنثی کند.

قبلاً من خود بارها با قاطعیت به این واقعیت که ایران مهمترین هدفی بود که می بایست در کادر آن طرح کذائی موسوم به خاورمیانه بزرگ و دوسال پس از تسخیر عراق یعنی در ۲۰۰۵ مورد تهاجم نظامی آمریکا قرار می گرفت تأکید کرده بودم. این که این اتفاق نیفتاد به دلیل اتخاذ سیاست تهاجمی و البته پرریسک جمهوری اسلامی در عراق و تشکیل حلقه آتش حول اسرائیل بود و نه چیزی دیگر. شکست جناح بازها در عراق بود که تئوری دومینوی نئوکانها و برنامه تسخیر نظامی و یا سقوط قهری رژیمهای یاغی! کشورهای حوزه خاورمیانه بزرگ یعنی غرب آسیا و شمال افریقا را نقش بر آب کرد و راه کیوترها را به کاخ سفید هموار ساخت وگرنه همان ۲۰۰۵ آمریکا وارد ایران هم شده بود.

الان هم شرایط به جز این نیست. دولت فاشیست نتانیاهو با علم کردن حمله هفت اکتوبر و اعلام آن به مثابه یازده سپتامبر خاورمیانه رسماً به دنبال توهم برهم زدن مرزها درخاورمیانه و تحقق طرح قدیمی اسرائیل بزرگ است. او می خواهد به هر قیمتی شده به جای ورود به زندان وارد صفحات تاریخ گردد. او در خیالات بیمارگونه خود به دنبال تحقق طرح شکست خورده خاورمیانه بزرگ است. اما نه او در حد و اندازه آتیلا و چنگیز و هیتلر و چرچیل است و نه ارتش پیروزش جز زن و کودک کشی آنها از فاصله دور هنر دیگری دارد. دنیا در یکسال گذشته شاهد بود که این ضد اخلاقیترین ارتش تاریخ تا کجا در نبرد رو در رو ذلیل وترسان و بی دستاورد است اما در ترور و جاسوسی و سرکوب و کشتار زن و کودک و غیرنظامی و پزشک و خبرنگار و کارکنان سازمان ملل حتی تا کجا قسی و وحشی و ضد انسانی عمل کرده و می کند.

اما تا آنجا که به مقابله با این نجاست تاریخی برمی گردد، چاره کار تنها و تنها مقابله نظامی با این ننگ تاریخ بشری است و لا غیر! ترور سید حسن نصرالله و ارتکاب جنایت جنگی در جریان انفجار پیجرها و بی سیمها بی تردید حاصل پاسخ دیر هنگام جمهوری اسلامی در جریان ترور اسمعیل هنیه و تعلق حزب الله در آفرینش صحنه های همچون تهاجم سیزده اکتوبر بود. آنهایی که عدم پاسخگویی نظامی به اسرائیل را تحت لوای جلوگیری از درگرفتن جنگ تبلیغ می کنند اگر مزدور نباشند حتماً درک ستراتیژیک از توازن قوای کنونی در منطقه و بافت اجتماعی و ساختار سیاسی این غده سرطانی موسوم به اسرائیل ندارند. در تقابل با این ماشین جنایت و شقاوت اگر بزنی جنگ نخواهد شد، **نزنی جنگ می شود!**

کوتاه سخن فلسطین مهمترین آوردگاه تقابل محور چین، روسیه و ایران در مقابل امریکا و اسرائیل است. کل صف بندی نیروئی در منطقه غرب آسیا در ارتباط با دو طرف متخاصم ایران و اسرائیل شکل می گیرد. باز هم می گویم اگر بحث گرهگاه ها پایه تئوریک درستی داشته باشد بنابراین هم روسیه و هم چین در تحلیل نهائی چاره ای جز ورود به درگیریهای محتمل در آینده نخواهند داشت. دست بالا پیدا کردن هر یک از طرفین درگیری در غرب آسیا بالا و پائین رفتن یکی از دو جبهه جهانی را به دنبال خواهد داشت.

گرهگاه سوم - تایوان

اگر فلسطین مهمترین آوردگاه درگیری دو جبهه متخاصم باشد تایوان مهمترین گرهگاه تعیین تکلیف در جنگ جهانی کنونی است. ایالات متحده با تمام قواء در حفظ تایوان می کوشد. تسلط چین بر تایوان تنها در شرایط تن دادن امریکا به موضع چین در جایگاه ابرقدرت آینده میسر خواهد بود. چین در کل تاریخ پسا انقلاب خود هرگز به درگیریهای دو بلوک در دوران جنگ سرد و پس از آن نیز ورود نکرده بود. حتی از حق وتوی خود در شورای امنیت نیز جز در ارتباط با قطعنامه های مرتبط با تایوان استفاده نکرده بود حالا ولی می کند. عروج چین خلاف امریکا و بریتانیا و حتی اتحاد شوروی حاصل پیروزی در جنگهای نظامی و استعمار جوامع دیگر نبوده است. به این اعتبار ورود چین به صحنه تخاصمات آتی نیز شبیه ایالات متحده خواهد بود.

اگر چین موفق به شکستن حاکمیت امریکا بر ساختار قدرت مالی در جهان گردد کمر ایالات متحده و کلان سرمایه یهود شکسته خواهد شد. سیاستی که در بریکس و پیمان شانگهای هم اکنون در جریان است همین است. پیمان شانگهای خلاف پیمان ورشو در دوران جنگ سرد یک پیمان نظامی - امنیتی نیست. پیمان کشورهای مخالف ستراتیژی جهان تک قطبی است. پیمان کشورهای مخالف حاکمیت یکطرفه و دیکتاتوری مالی و بانکی امریکاست. اینها پهنه های گوناگون جنگ چهارمند. جنگی که در بیرون از ما و خارج از حیطه اراده و مستقل از خواست و تمایل ما جریان دارد. یا باید ما خود را به قضا و قدر بسپاریم و آویزان قدرتهای قاهر گردیم و یا با اراده و قدرت در یکسوی این نبرد تاریخی جای گیریم.

جنایتها و سیاست مستمر سرکوب جامعه مبتنی بر اندیشه ارتجاعی و ضد انسانی رژیم جمهوری اسلامی جامعه ای عقیم با اپوزیسیونی ابتر و بعضاً همچون خود رژیم تولید کرده که سرمایه ای جز نفرت کور در آستین ندارد. جامعه ای حیوانی که جز به منافع خود به هیچ چیز دیگری عنایت ندارد. نفرت کور نسبت به رژیم، آدمها را از جنس رژیم کرده است. به آنی که برای کثیفترین رژیم تاریخ معاصر و برفراز جنازه های آش و لاش کودکان فلسطین کف می زند و پرچم نکبتبار او را بالا می برد جز حیوان چه می توان خطاب کرد؟

خمینی و دار و دسته پلیدش علی رغم دشمنی بسیارشان با نظام ستمشاهی اما از همان جنس و جنم و جانشینان خلف همان نظم و نظام بودند. مردمی که به دنبال او روان بودند هم از همان جنس و جنم بودند. نفرت کور نسبت به نظام پلید سلطنت تا بن استخوان وابسته به اجنبی درست مثل نفرت کور بخش بزرگی از جامعه کنونی نسبت به رژیم تا بن استخوان مرتجع جمهوری اسلامی از یک جنس و جنم است.

ایران در آنروز یکی از بزرگترین و رادیکالترین جوامع ضد امپریالیستی - ضد صهیونیستی جهان را دارا بود نه به این خاطر که مردمی آگاه داشت بل به این خاطر که مردمی متنفذ از رژیمی داشت که با دشمنانش دوست بودند و از دوستان امریکائی - انگلیس - اسرائیلی اش متنفذ! دشمنی امروز بخشی از مردم ایران با فلسطین و لبنان و حمایت از حمله نظامی به ایران و تمایل ننگینشان به امریکا و اسرائیل یعنی دشمنان ستراتیژیک موجودیتی به نام ایران هم اصلاً از روی آگاهی و شعور نیست. حاصل نفرتی کور نسبت به رژیم جمهوری اسلامی و هر آنکسی که او حمایت می کند و دوستی کور با هر آن که با او دشمنی می کند است.

آن به اصطلاح روشنفکر و زندانی سیاسی سابق و روزنامه نگار و فیلسوفی که آنروز به دنبال خمینی روان شد از جنس و جنم همانی هست که امروز مثلاً به زور آویزان آدم مفکوکی همچون رضا پهلوی و اربابان اسرائیلی اش شده است. طرف معلوم نیست که به چه زبانی باید فریاد کند که من اینکاره نیستم ول کنید مرا! من اصلاً علاقه ای به رفتن و ماندن در ایرانی که نه می شناسم و نه کسی را آنجا دارم نیستم. چرا به حقوق دمکراتیک من احترام گذاشته نمی شود! اینها حرفهای من نیست عین کلمات خود اوست. نه ذره ای شعور را می توان در این بیچارگان سراغ گرفت و نه ذره ای انسانیت و انصاف را. تجار دنیاییه ای که سیاستشان عین تجارتشان است و کعبه آمالشان منافع پست شخصیشان! اینجا هم همان نفرت کور است که عمل می کند. رانده شده از سازمانی که روزگاری کعبه آمالشان بود، نفرت از رفقائی که زمانی همسفرشان بود و پشیمان از زندگی از دست رفته ای که منفعتی! برایش برجای نگذاشته بود. جامعه امروز ما صرفنظر از آن اقلیتی که هرگز تسلیم سرنوشتی کور نشده و شرفش را به معامله نگذاشته است، جامعه ای بیمار است. درمان یک جامعه بیمار یا جنگ است و یا انقلاب!

سای شوم جنگ از سر ایران دور باد! مگر انقلابی که جامعه را شفا دهد و ایران را زیبا. چنین باد!

۲۷ مهر ۱۴۰۳